

# جنگ برای آزادی

نویسنده: جیمز وولزی\*  
مترجم: مهری ملکان  
منبع: آزرور

و من اصطلاح اسلام‌گرا را برای توصیف دقیق نهضت‌های خودکامه‌ی تمامیت‌خواه که خود را در پشت نقاب‌های یک دین پنهان کرده‌اند به کار می‌برم. روحانیان تهران، آیت‌الله علی خامنه‌ای و کسانی که با او هستند و همچنین القاعده و هوادارانش (که یکی از آن دو گروه در حوزه‌ی تشیع اسلامی به سر می‌برد و دیگری در حوزه‌ی تسنن) نهضت‌هایی واقعاً تمامیت‌خواه هستند که جامعه‌ی دین به تن کرده‌اند، بسیار به همان شیوه که توماس تورکمادا و دومینکن‌های گرداگرد او که تفتیش عقاید اسپانیا را اداره می‌کردند جنبشی تمامیت‌خواه بودند که در لباس مبدل یک فرقه‌ی مسیحی جلوه می‌نمودند.

اسلام‌گرایان در حوزه‌ی تشیع که در تهران به سر می‌برند در کشور خود وسیعاً منفورند. حتی منطبق با نظرسنجی‌هایی که رسماً در مورد افکار عمومی ایران به عمل آمده است، اکثریتی قابل ملاحظه از ایرانیان مایلند با ایالات متحده داد و ستد و هرگونه تبادل دیگری داشته باشند و هرگاه به آنان فرصتی برای رأی دادن داده شده است، از نامزدهای اصلاح طلب و محمد خاتمی، رئیس‌جمهور، پشتیبانی کرده‌اند. از حدود سال ۱۹۹۶ تا سال ۱۹۹۸، عده‌ای از ما در مورد امکان اصلاحات داخلی ایران به منزله‌ی بخشی از فرآیندهای حکومت، خوش بین بودیم. با این حال، از سال ۱۹۹۸ تا سال ۱۹۹۹ قتل ناراضیان و زندانی شدن سردبیر روزنامه‌ها و سایر افراد، اوضاع ایران را به مرحله‌ای رساند که در آن (اگرچه گهگاه سخنگویان آمریکا و سخنگویان سایر کشورها آن را مردمسالاری می‌نامند)، این نوعی مردمسالاری محسوب می‌شود که دقیقاً به مفهوم مردمسالاری رایج در اتحاد شوروی سابق است. ایران دارای یک قانون اساسی، احزاب سیاسی و انتخابات است. اما همه‌ی اینها اصلاً معنا و مفهومی ندارند.

مبارزه‌ای که اکنون در ایران در جریان است، مبارزه‌ای است که در آن روحانیان، حمایت دانشجویان را از دست داده‌اند و فراموش نباید کرد که نیمی از جمعیت کشور از ۱۹ سال به پایین دارند؛ آنان حمایت زنان، اصلاح طلبان، سردبیران شجاع روزنامه‌ها که در زندان‌ها شکنجه می‌بینند و به نحو فرآینده و در عین حال مهمی، حمایت روحانیان داخل تشکیلات خود را

کره در برگیرنده‌ی آن بود؛ با این همه، یکی از عناصر مهم آن ایدئولوژیک (عقیدتی) خواهد بود. باید بیفزاییم، همانگونه که ما سرانجام در جنگ سرد پیروز شدیم (و البته منظور من از کلمه‌ی ما در اینجا، همواره بریتانیا، ایالات متحده، نظام‌های مردمسالار و همپیمانان ما هستند)، آن جنگ و پیروزی در آن به هیچ‌وجه در مقیاسی کوچک نبود؛ زیرا ما ضمن آنکه اتحاد شوروی و همپیمانانش را از لحاظ نظامی و با عامل بازدارنده‌ی هسته‌ای مهار کردیم، با این کار خود به تضعیف ایدئولوژی خود کمر همت بستیم.

ما ایدئولوژی خود را در طول زمانی طویل تضعیف کردیم، بدین طریق که لخب‌والسها، واسلاو هاول‌ها، آندره ساخاروف و همبستگی‌ها را متقاعد کردیم که این برخورد تمدن‌ها نیست، حتی برخورد کشورها نیز محسوب نمی‌شود، بلکه جنگ آزادی علیه ستم است و ما در کنار آن ایستاده‌ایم.

ما دقیقاً در همان مقیاس یقیناً در این جنگ طولانی نیز موفق خواهیم بود، مشروط بر آنکه صدها میلیون تن از مسلمانان معقول و متعادل در اقصی نقاط جهان را که نمی‌خواهند تروریست باشند و نمی‌خواهند در نظام دیکتاتوری زندگی کنند متقاعد کنیم که ما در کنارشان هستیم و آنان نیز در کنار ما هستند.

## فاشیست‌ها و اسلام‌گرایان

در واقع، سه جنبش در خاورمیانه وجود دارند که اساساً با غرب، با مدرنیته (تجدد)، با اروپای غربی و ایالات متحده و هم‌پیمانان ما در جنگند. آن جنبش‌ها قبل از هر چیز فاشیست هستند و واژه‌ی فاشیست، اصطلاحی است که من آن را از روی دلیل و برهان به کار می‌برم زیرا نهضت‌های ناسیونالیست عرب در سوریه (تا همین اواخر عراق و سوریه) و در لیبی و سایر گروه‌های مشابه آنها در خاورمیانه از روی احزاب فاشیست دهه‌ی ۱۹۲۰ و دهه‌ی ۱۹۳۰ ادر اروپا به نحو مؤثری الگوبرداری شده‌اند. این جنبش‌های خاورمیانه ساختاری همچون احزاب فاشیست اروپایی دارند و همانند آنان ضد سامی (ضد یهود) هستند. آنها فاشیست هستند و دلیلی ندارد که واژه‌هایی را که معانی واضح و دقیقی دارند بی‌جهت حذف کنیم. دو نهضت دیگر هر دو اسلام‌گرا هستند



آمریکا و جهان غرب با دولت‌های «فاشیست» خاورمیانه و اسلام‌گرایان تمامیت‌خواه مستبد در جنگ‌اند. آزا دی‌هایی که ما در راه نیل به آنها ایستادگی کرده‌ایم مورد نفرت هستند و نظام‌های آسیب‌پذیر ما در معرض حمله قرار گرفته‌اند. آزادی و امنیت زمانی که ما در پشت جنبش نوین مردمسالاری خواهی صف می‌کشیم، دچار تعارض با یکدیگر خواهند شد.

این ماجرا درباره‌ی جنگی است که ما در آن شرکت داریم، درباره‌ی کسانی است که این جنگ علیه آنان به انجام می‌رسد، درباره‌ی نحوه‌ی پیکاری است که ما مجبوریم در کشورهای خود به آن روی آوریم و درباره‌ی آن است که ما چگونه مجبوریم در خارج از کشورهای خود آن جنگ را ادامه دهیم؛ این جنگ اساساً به جنگ سرد شباهت دارد. این منشأ عبارت «جنگ جهانی چهارم» است، اصطلاحی که پروفیسور الیوت کوهن اندکی پس از ماجرای یازدهم سپتامبر ۲۰۰۲ در آمریکا آن را مطرح کرد تا وجوه اشتراک میان این جنگ و آن چیزی که او آن را جنگ جهانی سوم نامید، یعنی جنگ سرد را توصیف کند. آن وجوه مشترک از این قرارند: این جنگ دوران بسیار طولی به طول خواهد انجامید که شاید ده‌ها سال باشد؛ این جنگ، گهگاه به طور پراکنده، متضمن کاربرد نیروی نظامی خواهد بود، همان گونه که به عنوان مثال جنگ سرد در

**«جنگ جهانی چهارم»  
دوران بسیار طولی  
به طول  
خواهد انجامید  
که شاید  
ده‌ها سال باشد  
این جنگ  
گهگاه به طور  
پراکنده  
متضمن کاربرد  
نیروی نظامی  
خواهد بود  
با این همه  
یکی از عناصر مهم آن  
ایدئولوژیک  
خواهد بود**

آیت‌الله‌ها یکی پس از دیگری به مخالفت با روحانیانی که ابزار قدرت را در دست دارند برمی‌خیزند. آیت‌الله‌هایی که ضدیت خود را آشکار می‌کنند تنها عبارت نیستند از آیت‌الله حسینعلی منتظری، آیت‌الله شجاع، که سال‌هاست با آنها مخالفت می‌ورزند؛ بلکه همچنین محافظه‌کارانی همچون آیت‌الله جلال‌الدین طاهری، امام جمعه‌ی اصفهان که سال‌گذاشته آنان را تقبیح کرد و به سبب حمایت از تروریسم، شکنجه و امثال اینها، آنان را غیراسلامی خواند. البته، او کاملاً حق داشته است.

### دیر پا

سومین جنبش که اسلام‌گرایان حوزه‌ی سنی مذهب اسلام هستند، یعنی اعضا و هواداران القاعده و کسانی که هزینه‌ی مالی آنان را تأمین می‌کنند و شور و التهاب عقیدتی در کالبد آنان می‌دمند، جنبشی که شامل بسیاری از کسانی است که محافظه‌کاران وهابی در عربستان سعودی آنان را تشویق می‌کنند، احتمالاً جنبشی است که طولانی‌تر از دو جنبش دیگر به بقای خود ادامه خواهد داد. فیلیپ بابت، در تازه‌ترین کتاب خود تحت عنوان «سپر آشیل»، القاعده را عملاً یک نظام حکومتی می‌نامد و استدلال موجهی در اثبات این نظریه در آن کتاب آمده است.

القاعده، در معنا، یک نظام حکومتی است و دلیل عمده‌ی آن دسترسی آن به منابع و امکانات فراوان است. القاعده تا زمانی که از کمک‌های اقتصادی سعودی‌های مرفه و از ثروت حوزه‌ی خلیج (فارس) برخوردار است و گوهر هستی معنوی خود را از فرقه‌ی وهابی وام می‌گیرد برای مدتی طولانی در جهان ما حضور خواهد داشت.

اگر این سه جنبش را کنار یکدیگر قرار دهید و مخصوصاً سومین جنبش نیز آشکارا در کنار بقیه قرار داده شود، به سختی می‌توان از این نتیجه‌گیری اجتناب کرد که ما نیز سالیان دراز در این پیکار حضور خواهیم داشت، به احتمال قوی ده‌ها سال. توصیف اولیه و بی‌سابقه‌ی الیوت کوهن درباره‌ی این پیکار و کاربرد عبارت جنگ جهانی چهارم در مورد آن (بدان مفهوم که این جنگ دارای وجوه مشترک معینی با جنگ سرد است که ۴۵ سال به طول انجامید) تعبیری منصفانه و صحیح است.

### نفرت از ما به خاطر

#### رواج آزادی‌های گوناگون

اگر این همان چیزی است که ما با آن در حال جنگ هستیم، چرا چنین است؟ این حالت دو دلیل دارد، یکی دلیل نهانی و دیگری دلیل مربوط به گذشت زمان. دلیل

نهانی یا نهفته حدود یک سال و اندی پیش توسط یک راننده‌ی تاکسی در واشنگتن برای من به بهترین وجه بیان گردید. من از خواندن مقالات درباره‌ی نظرسنجی‌های عمومی به شدت نفرت دارم، زیرا اینگونه مقالات را به شدت ملال‌آور و موجب اتلاف وقت می‌بینم. در عوض، از آنجایی که من اوقات زیادی را در تاکسی‌ها سپری می‌کنم با رانندگان به گفت‌وگو می‌پردازم. از نظر من، رانندگان تاکسی، دست‌کم در آمریکا، بهتر از نظرسنجی‌های همگانی نبض افکار عمومی و طرز تفکر مردم را در دست دارند.

من یک سال قبل، در ماه فوریه گذشته، در تاکسی نشسته بودم. یک روز قبل از آن، بیل کلینتون، رئیس‌جمهور پیشین آمریکا، در واشنگتن یک سخنرانی ایراد کرده و طی آن گفته بود که یازدهم سپتامبر تاوانی است که آمریکا بابت دوران برده‌داری و سوء رفتارش با سرخپوستان آن سرزمین پرداخته است. همان لحظه من مشاهده کردم که صفحات روزنامه روی صندلی جلو، کنار راننده، گشوده است و متن سخنرانی کلینتون نیز در همان صفحه مشاهده می‌شد و نیز متوجه شدم که راننده‌ی آن تاکسی یکی از همان افراد مورد علاقه‌ی من است که می‌تواند به جای نظرسنجی‌های رسمی مفید واقع شوند. او سیاهپوست و یکی از ساکنان واشنگتن بود و همانند بسیاری از سیاهپوستان کلاه لبه‌داری به سر گذاشته بود. او حدوداً هم‌سن من بود و احتمالاً سالیان درازی بود که به رانندگی تاکسی اشتغال داشت.

بنابراین، از او پرسیدم که درباره‌ی سخنرانی کلینتون چه تصویری دارد. او گفت: «آن کسانی که دست به آن حمله‌ی تروریستی زدند به خاطر کارهای نادرستی که مرتکب شده‌ایم از ما متنفر نیستند، بلکه آنها به خاطر اعمال درستی که به انجام رسانده‌ایم از ما نفرت دارند.» باید اعتراف کنم که حرفی که او زد اصل و گوهر تمام این ماجراست.

ما و شما به خاطر آزادی بیان، آزادی ادیان، آزادی مطبوعات، اقتصاد آزاد، برابری (یا تقریباً برابری) حقوق میان مردان و زنان و امثال اینها از صمیم قلب مورد نفرت قرار داریم. خطایی که ما کرده‌ایم یا عمل نادرستی که ما مرتکب شده‌ایم نیست که مسأله‌ساز شده است؛ عمل یا اعمال درستی که از ما سر زده است این وضع را پدید آورده است.

اگر این حرف صحیح باشد، در آن صورت این جنگی نیست که با ظهور فردی همانند گورباچف در سازمان القاعده خاتمه یابد. این جنگ با انعقاد قرارداد کنترل تسلیحاتی نیز به پایان نخواهد رسید. این جنگی است که تا آخرین نفس و تا

زمانی که جان در بدن وجود دارد باید ادامه یابد، مانند جنگ با نازی‌ها و ما باید درک کنیم که چنین جنگی به این سبک و شیوه باید به انجام برسد.

### به من لگد بزن

وجه دیگر این حالت آن است که چرا گذشت زمان می‌تواند دلیل این امر باشد؟ چرا آنان این زمان را برای انجام نیت خود انتخاب کردند؟ من نمی‌توانم به نمایندگی از جانب انگلیس یا کشورهای دیگر سخن بگویم، اما در مورد آمریکا برای مدتی تقریباً یک ربع قرن، ما به هر منظوری که عملاً ممکن باشد تابلویی روی پشت خود در خاورمیانه حمل کردیم که روی آن نوشته شده بود: «به من لگد بزنید.»

نخست، ما بسیاری از مردم آن منطقه را متقاعد ساختیم که ما برای ساکنان آنجا اصلاً اهمیتی قائل نیستیم و به طور کلی و در درجه‌ی اول به نفت آنجا می‌اندیشیم و به آن اهمیت می‌دهیم و دیگر آنکه آن منطقه به منزله‌ی یک ایستگاه پمپ بنزین است و ما قصد داریم که برای پر کردن باک بنزین خودروهای بسیار بزرگ و پرمصرف خود از آن ایستگاه استفاده کنیم. دوم، ما آنان را متقاعد کردیم که دارای کشوری ثروتمند و بی‌عیب و نقص بوده و اهل جنگ کردن نیستیم.

از سال ۱۹۷۹ زمانی که هموطنان ما را در تهران گروگان گرفتند، ما روبان‌های زرد رنگی را گرداگرد درختان نصب کردیم. از سال ۱۹۸۲ تا پایان ۱۹۸۳ سفارتخانه و پادگان تفنگداران دریایی ما در بیروت منفجر شدند. ما آنجا را ترک کردیم. تا پایان سال‌های باقیمانده‌ی دهه‌ی ۸۰ حملات تروریستی متعددی علیه ما به انجام رسید که عمدتاً تحت حمایت ایران صورت می‌گرفت و ما چند تن تروریست را در اینجا و آنجا تحت پیگرد قرار دادیم (و عمده‌ی اقدام‌های ما در این زمینه اعزام حقوقدانان برای عهده‌دار شدن پیگیری پرونده بود)، و گهگاه نیز بمبی یا موشکی را از راه دور به اینجا و آنجا پرتاب می‌کردیم.

در سال ۱۹۹۱ در طول جنگ خلیج فارس [ما کردها و شیعیان را به شورش علیه صدام حسین تشویق کردیم و سپس یک قرارداد آتش‌بس منعقد نمودیم که گارد ریاست‌جمهوری و بالگردهای مسلح آنها و پل‌ها را دست نخورده باقی گذاشت. ما خود را عقب کشیدیم و به تماشای قتل عام کردها و شیعیان به دست گارد ریاست‌جمهوری نشستیم، کردها و شیعیانی که خود ما آنها را به طغیان تشویق کرده بودیم و بدین ترتیب این و آن را متقاعد ساختیم که هنگامی که آمریکایی‌ها و همپیمانانشان نفت کویت و عربستان سعودی را از خطر نجات دهند، دیگر

ما می‌خواهیم  
شما تغییر کنید  
اما  
ما هوادار کسانی  
هستیم  
که شما  
بیش از سایرین  
از آنان  
می‌ترسید  
یعنی  
مردم خودتان

برای مردم خاورمیانه کوچکترین اهمیتی قائل نیستند. در سال ۱۹۹۳ صدام کوشید رئیس جمهور جورج بوش پدر را در کویت ترور کند. بهترین واکنشی که کلینتون توانست از خود بروز دهد پرتاب کردن بیست و چند عدد موشک کروز به داخل مقر خالی سازمان امنیت عراق در نیمه شب بود و بدین ترتیب به جرأت می توان گفت که واکنش مزبور در عمل زنان نظافتچی و مردان نگهبان شب را که همگی عراقی بودند هدف قرار داده بود، اما نه شخص صدام را.

در سال ۱۹۹۳ بالگردهای ما در موگادیشو سرنگون شدند، کماندوهای ما به هلاکت رسیدند و باز هم، همانند یک دهه قبل تر در بیروت، ما آنجا را ترک کردیم. تا پایان دهه ی ۹۰ با انفجار بمب در رزمنا «یواس اس کول» و سفارت آمریکا در آفریقای شرقی و امثال آن، ما باز هم چندین تن تروریست را تحت پیگرد قرار دادیم و گاه و بیگاه نیز یک موشک کروز یا یک بمب را به سوی یک تانک یا یک سایت پرتاب موشک های زمین به هوا شلیک می کردیم.

بدون شک، شما اگر در القاعده، در تشکیلات امنیتی عراق به سر می بردید یا یکی از مشاوران آیت الله خامنه ای بودید که اوضاع را در پایان قرن بیستم مورد ارزیابی قرار می دادید، مجبور می شدید بگویید که آمریکایی ها (یعنی اهالی این سرزمین ثروتمند، بی عیب و نقص و لوس و نازپرورده) حاضر نخواهند شد که بجنگند. برای این استدلال خود نیز شواهد و مدارکی داشتید که ارائه دهید. در آغاز دهه ی ۱۹۴۰ نیز ژاپنی ها در مورد ما همین ارزیابی را کرده بودند و نیز به همان ترتیب که آنها پس از واقعه ی پرل هاربر تا حدودی غافلگیر شده و به شگفت آمدند، پس از ماجرای یازدهم سپتامبر هم طالبان و القاعده و اکنون نیز بعضی های عراق تا حدودی غافلگیر و شگفت زده شده اند. با این همه، هنوز راه درازی در پیش است.

### آزادی و امنیت

حال که کسانی که با ما می جنگند هویتشان معلوم شده و دلیل جنگیدن آنها نیز آشکار گردیده است، در آن صورت ما در داخل و خارج از کشورهای خودمان و در خاورمیانه در این مورد چه چاره ای باید ببندیشیم؟ داخل آمریکا، در طول جنگ سرد و در طول دهه ی ۱۹۹۰، ما به این مفهوم که حاکی است آزادی و امنیت با یکدیگر تعارضی ندارند عادت کرده بودیم و به این قضیه نیز که نیازی به نگران شدن در مورد چنین تعارضی وجود ندارد خو گرفته بودیم. ما از آزادی به حد هنگفتی بهره مند بودیم و حد و

اندازه ی آن آزادی تا بدانجا بود که تقریباً هر جامعه ی عقلانی و مدرنی از عهده ی پذیرفتن آن برمی آمد و امنیت چیزی بود که نیروی دریایی، سازمان سیا و امثال آن در خارج از کشور برای حفظ و نجات آن مبارزه می کردند. یازدهم سپتامبر کم و بیش آن وضعیت را تغییر داد.

ایالات متحده دست کم مجبور است درک کند که ما برای مدت چند سال مجبور خواهیم بود با درگیر شدن میان آزادی و امنیت مواجه شویم، چیزی که قبلاً با آن مواجه نشده بودیم. واقعاً کسانی در خاک آمریکا به سر می بردند که به طور قانونی در دستگاه های مشابه هواپیما تعلیم می دیدند تا بیاموزند که با راندن و به پرواز در آوردن هواپیما چگونه هزاران تن آمریکایی را به هلاکت برسانند.

هسته های تروریستی در مناطقی همچون لاکاوانا در ایالت پنسیلوانیا حقیقتاً وجود داشت. از این رو، ما قصد داریم دست به کارهایی بزنیم که در مبارزه با تروریسم مفید و مؤثر واقع خواهد شد و ممکن است متضمن برداشتن گام هایی باشد، همچون امنیت ویژه بنگاه های خیریه ی تحت حمایت و هابیون، که به طور مثال قبل از یازدهم سپتامبر هرگز برداشته نمی شد. ما همچنین مجبوریم به این موضوع پی ببریم که خودمان کیستیم. ما یک نژاد، یک فرهنگ و یک زبان نیستیم. ما مخلوقات قانون اساسی جیمز مادیسون، چهارمین رئیس جمهور آمریکا و اعلامیه ی حقوق او هستیم. ما هرگز نمی توانیم آن را فراموش کنیم.

این دو قضیه ی متعارض با یکدیگر یعنی امنیت و آزادی برای مدتی طولانی ما را نگران باقی نگاه خواهند داشت. این دو به شیوه هایی با یکدیگر تعارض خواهند یافت که قبل از یازدهم سپتامبر به نظر نمی رسید چنین شوند. ما مجبوریم عاقلانه دست به گزینش بزنیم و هیچ یک از این دو را از یاد نبریم. ما نمی توانیم ضرورت کارآمد بودن، و نه فقط شایسته عمل کردن از لحاظ سیاسی را در راه مقابله ی خود با خطرهای واقعی که ما را تهدید می کنند فراموش کنیم. ما همچنین نمی توانیم اعلامیه ی حقوق را از یاد ببریم.

### شبکه های آسیب پذیر

علاوه بر آن، ما مجبوریم به همه ی شبکه هایی که به جامعه ی مدرن ما با چنین تأثیری خدمت می کنید بنگریم؛ شبکه هایی که عبارتند از: خطوط برق رسانی، خطوط لوله های نفت و گاز، اینترنت، تولید مواد غذایی و تحویل فرآورده ها و غیره. نگرستن به آنها کاری است که من بیشتر ساعت های کاری روزمره ی خود را با کار کردن روی آن سپری می کنم. ما مجبوریم درک کنیم که در جهان پس از یازدهم

سپتامبر، این شبکه ها (در انگلیس، ژاپن، استرالیا و آمریکا) توسط افرادی بسیار با استعداد و ماهر، افراد اداری و بازرگانان و مهندسان در کنار یکدیگر قرار داده شده اند. به آنها یاد داده شده و یا دستور داده شده است که در قبال عموم مردم پاسخگو باشند و بتوان به آسانی به آنان دست یافت، از وجودشان به سهولت استفاده کرد و غیره. همه ی این صفات و ویژگی ها در پس زمینه و مجموعه ی شرایط صلح و آرامش موجه و منطقی هستند.

با این همه، در شرایط مربوط به جنگ، در خاک کشور خویش، اوضاع بسیار متفاوت به نظر می رسد. تحویل فرآورده ها «در وقت مقتضی» را در نظر بگیریم. بسیاری از کارخانه های آمریکا مواد، ابزارها و عناصری جهت چهار یا پنج روز کار ذخیره دارند. چنین حالتی در بیشتر شرایط خوب و رضایت بخش است. این به معنای آن است که انسان مجبور نیست انواع و اقسام مایحتاج خود را از قبل نگاهداری کند. می توان خصوصیات مدل یک دستگاه را به سرعت تغییر داد، خواه انسان در حال تولید دستگاه های رایانه باشد، خواه خودرو و خواه لوازمی دیگر. چنین حالتی از هدر رفتن هزینه ها جلوگیری می کند.

این یک ایده ی بسیار مطلوب است و این حالت تا زمانی ادامه دارد که شخصی یک بمب مخرب شیمیایی را در داخل یک کانتینر جاسازی کند که از جایی مثلاً در آسیای جنوبی به اینجا حمل شده باشد. با نصب یک چاشنی منفجرکننده ی ساده، آن بمب در یکی از شهرهای آمریکا منفجر می شود و بخش عظیمی از آن شهر را برای مدتی طولانی در عمل غیرقابل سکونت می سازد، زیرا سکونت در آنجا خطر ابتلای به سرطان را افزایش می دهد. آن انفجار یک انفجار هسته ای نخواهد بود، اما انفجاری است که به هر حال موارد رادیواکتیو پخش می کند.

آنگاه، بازرسی از ۵۰ هزار کانتینر در روز که از مرزهای آمریکا عبور کرده و وارد آن کشور می شوند به اجبار آغاز خواهد شد، ما در حال حاضر دو درصد از آنها را بازرسی می کنیم و اگر همه ی آنان را مورد بازرسی قرار دهیم دیری نخواهد گذشت که موجودی های آن کارخانه ها پس از چهار یا پنج روز به اتمام خواهد رسید و آن کارخانه ها ناگزیر خواهند شد که کار خود را تعطیل کنند.

کل مجموعه ی شبکه هایی که ما ایجاد کرده ایم چیزی در ردیف درهای سست و شکننده ی کابین خلبان یک هواپیماست. آن درهای سست و شکننده، این امکان را برای هواپیماها به وجود آورده که بروده شده و تبدیل به موشک های کروز عظیمی بشوند و ربایندگانشان، آنها را به پرواز در

**سه جنبش در خاورمیانه وجود دارند که اساساً با غرب با مدرنیته با اروپای غربی و ایالات متحده و هم پیمانان ما در جنگند آن جنبش ها قبل از هر چیز فاشیست هستند**

آورده و به داخل ساختمان‌ها بکوبند و هزاران آمریکایی را به هلاکت برسانند. نه اینکه صرفاً آن هواپیماها را در آسمان منفجر کنند یا زمین بکوبند و تنها مرگ سرنشینان آن هواپیما را تحقق بخشند، نه مرگ دیگران را.

به سبب وجود این درها، هزاران تن دیگر ممکن است کشته شوند. نوعی آسیب‌پذیری در یک شبکه وجود داشت که امکان بهره‌برداری از آن در بین بود، از این نظر که امکان داشت بخشی از آن به یک سلاح تبدیل شود. ما برای خطوط برق‌رسانی خود، خطوط لوله‌ی نفت و گاز، تولید مواد غذایی و تحویل آن در کشورمان احترام قائلیم. بسیاری از این نقطه ضعف‌ها وجود دارند که ما ناگزیریم از طریق همکاری با یکدیگر آنها را از بین ببریم.

### مردمسالاری در حال پیشروی

نکنه‌ای که می‌خواهم بگویم و احتمالاً جنجال‌برانگیزترین نکنه‌ای خواهد بود که آن را بیان می‌کنم، درباره‌ی این قضیه است که برای شرکت در این جنگ و ادامه دادنش در خاورمیانه اقدام‌هایی باید صورت گیرد. ما برای برقراری صلح در منطقه، بدون تغییر دادن ماهیت دولت‌های آنجا و بدون آوردن مردمسالاری به آن منطقه با دشواری فراوانی روبرو خواهیم شد.

اگر از این نکنه آغاز کنیم که این وظیفه‌ی آمریکا، انگلیس یا سایرین است که عمدتاً به کمک نیروهای نظامی این امر را تحقق بخشند ناکام خواهیم ماند. ما ناگزیریم نگاه خود را به افق‌های بسیار دورتر نیز بیفکنیم و فی‌المثل، به سردبیران شجاع روزنامه‌ها توجه خود را معطوف نماییم، از قبیل سردبیری که در عربستان سعودی اخیراً از پلیس مذهبی انتقاد کرد و باعث شد که وزیر کشور، شاهزاده نایف بن عبدالعزیز، او را اخراج کند. اصلاح طلبان شجاع، از این قماش، در مصر و سایر کشورها وجود دارند که جوانه‌های سبزی هستند که از درون شکاف میان سنگ‌فرش پیاده‌روها روییده‌اند و نشان‌دهنده‌ی نزدیک شدن هرچه بیشتر اکثریت جهان اسلام به سوی مردمسالاری و آزادی هستند.

عده‌ای از مردم در ظاهر تصور می‌کنند که به چنین تکلیفی نمی‌توان امید بست. دو نکته در اینجا وجود دارد. نخست آنکه اکثریت قابل توجه مسلمانان جهان در کشورهای مردمسالار (از قبیل اندونزی، بنگلادش، هند، ترکیه، مالی و بالکان) زندگی می‌کنند. این کشورها ممکن است مردمسالاری‌های کامل و بی‌عیبی نباشند اما به هر حال مردمسالاری به شمار می‌آیند. من رئیس «فریدوم هاوز» (خانه‌ی آزادی) هستم که قدیمی‌ترین سازمان حقوق بشر در آمریکاست. «فریدوم هاوز» می‌گوید که ۱۲۱ کشور مردمسالار در دنیا وجود دارد

که ۸۹ تای آنها آزاد محسوب می‌شوند، یعنی دارای انتخابات پارلمانی، به علاوه‌ی حاکمیت قانون هستند. ۳۲ کشور بقیه تا حدی آزادند، از قبیل روسیه یا هندوچین. این کشورها در ارتباط با حاکمیت قانون با مشکلات اساسی مواجهند اما انتخابات در آنها به طور منظم به انجام می‌رسد.

از سال ۱۹۱۴ به بعد، دنیا از مرحله‌ی وجود ۱۰ تا ۲۰ کشور مردمسالار حرکت کرده و به مرحله‌ای رسیده است که در آن بیش از ۱۲۰ کشور مردمسالار به بقای خود ادامه می‌دهند و آن ۱۰ تا ۲۰ کشور مردمسالار در سال ۱۹۱۴ (یعنی سال آغاز جنگ جهانی اول) نظام‌هایی مردمسالار تنها برای افراد مذکور در بین جمعیت کشورها محسوب می‌شدند.

هیچ چیز نظیر این امر قبلاً در تاریخ جهان در طول عمر یک شخص اتفاق نیفتاده است. هر کس که ۸۹ سال از سنش گذشته باشد در طول عمر خود شاهد ۱۰ برابر شدن تعداد کشورهای دموکراتیک بوده است.

بیشتر آن کشورها نه از طریق توسل به نیروهای نظامی، بلکه به انواع و اقسام شیوه‌ها به مردمسالاری دست یافتند. به طور مثال، در طول جنگ سرد و پس از آن، در منطقه‌ی ابری نقش سوسیال دموکرات‌های آلمانی از لحاظ کار کردن با همکاران سوسیالیست‌شان در جهت دور کردن اسپانیا و پرتغال از کمونیسم و استبداد و راندن آنها به سوی مردمسالاری اهمیت داشت. در فیلیپین، قدرت مردم این نقش را به عهده گرفت. در مغولستان، مالی و کشورهای سراسر جهان، مردمسالاری به شیوه‌ای برای زندگی مبدل شده است.

اینها سرزمین‌هایی هستند که همه ساله کسانی که خود را کارشناس می‌نامند درباره‌ی آنها گفته‌اند که فلان کشور هرگز تبدیل به یک مردمسالاری نخواهد شد، اما پیش‌بینی آنان درست از آب درنیامده است. آنان زمانی می‌گفتند که آلمانی‌ها هرگز نخواهند توانست یک مردمسالاری را اداره کنند، ژاپنی‌ها نیز هرگز نخواهند توانست از عهده‌ی اداره‌ی مردمسالاری برآیند، کشورهای کاتولیک نیز نخواهند توانست در این راه از موفقیت برخوردار شوند چرا که در دهه‌ی ۱۹۷۰ منطقه‌ی ابری و آمریکای لاتین غیرمردمسالار بودند. آنان درباره‌ی کسانی که فرهنگ چینی پس‌زمینه‌ی زندگی آنان را تشکیل می‌داد نیز همین سخن را بر زبان می‌راندند؛ و با این همه، تایوانی‌ها ظاهراً بطلان این نظریه را عملاً به اثبات رسانده‌اند و شاید خود چنین نیز در آینده همین نکته را به اثبات برسانند. آنان این عقیده را درباره‌ی روس‌ها نیز ابراز می‌داشتند و می‌گفتند که روس‌ها، رنسانس را تجربه نکرده و اصلاحات و عصر روشنگری را نیز پشت سر نهاده‌اند و بنابراین آنان

چگونه می‌توانند یک مردمسالاری را اداره کنند؟ اما به نظر می‌رسد که آنان اداره‌ی مردمسالاری را آغاز کرده‌اند.

در ونزوئلا و در نقاط دیگر، یک سیر قهقرایی در این مورد مشاهده شده است. در جهان عرب یعنی بخشی از جهان مسلمان حدود بیش از ۲۰۰ میلیون عرب سکونت دارند که بدون مردمسالاری زندگی می‌کنند. اینجا منطقه‌ای است که روند انتقالی یعنی گذار از مرحله‌ی استبداد به مرحله‌ی مردمسالاری به دشواری صورت خواهد گرفت و دلایل آن تاریخی، فرهنگی و مذهبی است. بسیاری از دلایل مذهبی آن به نفوذ وهابیان ارتباط پیدا می‌کند.

با این همه، در مورد این مناطق نمی‌توان به کلی ناامید بود. این منطقه بهترین مسیر برای رسیدن به صلح است، زیرا کشورهای مردمسالار با یکدیگر نمی‌جنگند؛ آنان با دیکتاتوری‌ها و دیکتاتوری‌ها نیز با یکدیگر می‌جنگند و کشورهای مردمسالار که گهگاه پیشدستی کرده و به منظور پیشگیری از حمله‌ی دیکتاتورها به آنان حمله‌ور می‌شوند اما با یکدیگر نمی‌جنگند.

اگر ما بخواهیم در این جنگ طولانی موفق باشیم، مجبور خواهیم شد به مسأله‌ی مردمسالاری در جهان عرب به طور جدی رسیدگی کنیم و ما ناگزیر خواهیم بود که بر این نظریه‌ی «فاشیستی» غلبه کنیم که حاکی است اعراب نمی‌توانند نظام‌های مردمسالار را اداره کنند. برای ما ضروری خواهد بود که برخی از مردم را ناراحت کنیم. ما هنگامی که این گونه تلاش‌ها را در خاورمیانه و نقاط دیگر به عهده بگیریم و گهگاه نیز به نیروی اسلحه‌ها اما نه عموماً از این طریق، بلکه با اعمال نفوذ، با برخاستن به هواداری از دانشجویان شجاع در خیابان‌های تهران، از زبان همه‌ی سردمداران آن منطقه، از رژیم رئیس‌جمهور حسنی مبارک در مصر گرفته تا خاندان سلطنتی سعودی خواهیم شنید که ما غربی‌ها آنان را بسیار عصبی می‌کنیم. پاسخ ما نیز باید چنین باشد: «بسیار خوب، ما می‌خواهیم شما عصبی باشید. ما می‌خواهیم شما تغییر کنید، اما باید بدانید که اکنون برای چهارمین بار ظرف ۱۰۰ سال کشورهای مردمسالار به راه افتاده‌اند و ما هوادار کسانی هستیم که شما بیش از سایرین، از آنان می‌ترسید، یعنی مردم خودتان.»

▲  
\* جیمز وولزی، رئیس پیشین سازمان سیا است. این مقاله نسخه‌ی ویراستاری شده‌ی متن سخنرانی او در کنفرانس مربوط به مخاطرات در چاتام هاوز است که در ماه ژوئن ۲۰۰۳ ایراد شد. وی جزو جناح تندرو و افراطی آمریکا است و به تبع آن بیانگر مواضع افراطی او در قبال جهان اسلام و علیه ایران است.

ما برای  
برقراری صلح در  
منطقه  
بدون تغییر دادن  
ماهیت  
دولت‌های آنجا  
و بدون آوردن  
مردمسالاری  
به آن منطقه  
با دشواری فراوانی  
روبرو  
خواهیم شد